

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جرعه امی از الطاف

حضرت صاحب الزمان

عجل الله تعالی فرجه الشریف

سجاد خانی زاده

انتشارات ارسطو (چاپ و نشر ایران)

۱۳۹۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي بَدَأَ خَلْقَ الْبَشَرِ مِنْ طِينٍ

مِمَّا يَخْتَلِفُ فِي أَلْوَانِهِمْ وَأَسْمَائِهِمْ

وَلَهُ الْيُسُوفُ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً

فَسَخَّرَ بِهِ حَبْلًا مَدِيدًا وَجَعَلْنَا فِيهَا رِجَالًا

ثواب این کتاب را اهدا می‌کنم به:

حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها

و فرزند غریبش امام زمان ارواحنا فداه

فهرست مطالب

پیشگفتار

فصل اول: عنایات حضرت مهدی (عج)

۱. شفا یافتن مریض با توسل به امام زمان (عج)
۲. شفا یافتن شیخ حر عاملی رحمته الله
۳. خداوند به معجزه حضرت حجّت علیه السلام او را شفا داد
۴. توسل حاج ملا باقر بهبهانی و شفای فرزندش
۵. شفای عطوه علوی
۶. سفارش حضرت به سید رشتی درباره نافلة، عاشورا، جامعه
۷. همچون باران بهاری پر برکت بود
۸. شفا یافتن اسماعیل هرقلی
۹. تشرّف سید بحر العلوم در حرم امیر مؤمنان علیه السلام
۱۰. تشرّف سید بحر العلوم و گریه بر امام حسین علیه السلام
۱۱. تشرّف سید بحر العلوم رحمته الله در مسجد سهله
۱۲. آن شخص ولی عصر علیه السلام بود
۱۳. تشرّف حاج علی بغدادی
۱۴. تشرّف شیخ حسن مثله جمکرانی
۱۵. شفای زبان در مسجد جمکران
۱۶. مسجد جمکران
۱۷. امام زمان علیه السلام در جمکران
۱۸. باید برویم مسجد جمکران برای توسل
۱۹. شفا دادن چشم توسط امام عصر ارواحنا فداه

۲۰. شفای دختری در مجلس حضرت عباس علیه السلام
۲۱. توسل شیخ محمد کوفی شوشتری به امام زمان (عج)
۲۲. آقای عالم اند یا آقای عالم اند؟
۲۳. تشرف حاج شیخ محمد کوفی شوشتری علیه السلام
۲۴. عنایت حضرت مهدی به آیت الله العظمی آقا سید ابوالحسن اصفهانی علیه السلام
۲۵. شیخ انصاری و سید علی شوشتری
۲۶. تشرف آیت الله سید علی شوشتری علیه السلام در مسجد سهله
۲۷. تشرف حاج ملا علی محمد کتابفروش
۲۸. تشرف شیخ مرتضی انصاری علیه السلام در کربلا
۲۹. تشرف فقیه بزرگوار، علامه شیخ مرتضی انصاری
۳۰. نامه علی بن بابویه به حسین بن روح و درخواست دعا از امام عصر علیه السلام برای
توگد فرزند
۳۱. تشرف علامه حلی علیه السلام در راه کربلا
۳۲. تشرف ملا احمد مقدّس اردبیلی
۳۳. تگرگ‌هایی به اندازه گردو
۳۴. امداد غیبی در بازگشت از جمرات
۳۵. تشرف دختر آیت الله العظمی اراکی علیه السلام
۳۶. ارسال دعا از سوی امام عصر علیه السلام برای آیت الله محمد طاهر دزفولی
۳۷. مظلوم‌ترین فرد عالم
۳۸. مهدی ما در عصر خویش مظلوم است
۳۹. توسل به امام زمان (عج)
۴۰. روای آیت الله سید محمد تقی اصفهانی علیه السلام و امر حضرت به نوشتن مکیال
المکارم
۴۱. تألیف کتاب کمال الدین به فرمان امام زمان (عج)

۴۲. تشرّف آیت الله بهاءالدینی علیه السلام
۴۳. تأیید پاسدار بودن توسط امام عصر ارواحنا فداه
۴۴. دعای سلامتی
۴۵. تشرّف خدمت امام زمان علیه السلام و حلّ مشکل منزل
۴۶. تشرّف سید کریم پینه‌دوز
۴۷. کمک امام زمان به شیخ مفید علیه السلام
۴۸. تأکید امام زمان در خدمتگزاری پدر پیر
۴۹. داستان شنیدنی محمّد بن عیسی علیه السلام در بحرین
۵۰. مقام حضرت صاحب الزمان شوستر
۵۱. رؤیای حضرت آیت الله العظمی حاج سید محمد حسن آل طیب علیه السلام درباره مقام حضرت صاحب الزمان شوستر
۵۲. توسل به حضرت مهدی علیه السلام
۵۳. سه روز از این قضیه گذشت که حاجتم بر آورده شد!
۵۴. عنایت امام زمان علیه السلام به آیت الله محمد جواد صافی
۵۵. امام زمان فرمود: هر دو حاجت شما بر آورده می‌شود
۵۶. تشرّف آقا شیخ حسین سامرائی
۵۷. تشرّف آیت الله حاج سید عبدالحسین لاری علیه السلام
۵۸. گریه‌های امام زمان و رسیدن وجوه برای مرحوم آیت الله العظمی حائری علیه السلام
۵۹. از توجهات امام زمان علیه السلام استخوان سیاه سفید شد
۶۰. راهنمایی آیت الله حجّت کوه کمره‌ای توسط آن حضرت در عالم خواب
۶۱. اسم مهدی علیه السلام در میان قبایل سرخ پوستان و توسل به آن حضرت
۶۲. توسل آقای توکلی به امام عصر ارواحنا فداه
۶۳. تشرّف محمد علی اربابی
۶۴. فتوای تاریخی آیت الله العظمی میرزای شیرازی با اِشراف امام زمان علیه السلام

۶۵. آیت الله العظمی میرزای شیرازی و تحریم تنباکو
۶۶. رؤیای آقای کوپایی و دعای امام زمان علیه السلام برای سازندگان حمام سامراً
۶۷. مولایم مهدی علیه السلام این گونه دعا می خواند
۶۸. تشرف حضرت آیت الله العظمی آقای نجفی مرعشی علیه السلام
۶۹. حواله امام زمان علیه السلام برای امام جماعت
۷۰. توسل رزمندگان به امام زمان (عج)
۷۱. نقش دعای فرج در فعالیت های نظامی
۷۲. نجات از مرگ
۷۳. دادرسی ولی عصر (عج)
۷۴. حضرت صاحب الزمان در حق او دعا می کند
۷۵. یاد امام زمان علیه السلام
۷۶. عمل به توصیه های حضرت مهدی (عج)

فصل دوم : پرسش و پاسخ مهدوی

- پرسش ۱: پیرامون امکان شرف یابی
- پرسش ۲: آیا تشرف به لقای امام زمان در عصر غیبت کبری ممکن است؟
- پرسش ۳: آیا رؤیت و ملاقات حضرت علیه السلام در عصر غیبت با حکمت غیبت منافات دارد؟
- پرسش ۴: آیا قبول امکان ملاقات در عصر غیبت، سبب رواج مدعیان دروغین و عوام فریبی نمی شود؟
- پرسش ۵: آیا امتحان مردم در عصر غیبت با قول به ملاقات منافاتی ندارد؟
- پرسش ۶: امام زمان چه اهدافی کلی و عمومی در ملاقات های خود دارد؟
- پرسش ۷: امام زمان چه اهداف خاصی از ملاقات با مردم داشته است؟
- پرسش ۸: وظیفه ما نسبت به کسانی که مدعی دائمی یا غالبی رؤیتند چیست؟
- پرسش ۹: آیا اصرار و الحاح به جهت ملاقات با حضرت مطلوب است؟

پرسش ۱۰: چه اصراری بر دیدن آن حضرت دارید؟

پرسش ۱۱: آیا ممکن است امام زمان را در شکل و قیافه شخص دیگری ببینیم؟

پرسش ۱۲: بهره‌مندی از امام غائب در زمان غیبت چگونه است؟ آیا امکان ارتباط

معنوی با امام زمان علیه السلام وجود دارد؟

پرسش ۱۳: حضرت مهدی علیه السلام چگونه شیعیان را در مشکلاتشان هدایت و

راهنمایی می‌کند؟

پرسش ۱۴: چگونه می‌توان رضایت امام مهدی علیه السلام را به دست آورد؟

پرسش ۱۵: چه کنیم که ایمانمان به وجود حضرت مهدی علیه السلام بیشتر شود؟

فصل سوم: امام زمان در کلام علما و بزرگان

عبادت بهتر از تشریف

هدایت مردم، منشا عنایت امام عصر علیه السلام

مداومت بر دعای «الهی عظم البلاء»

انتظار فرج

منبع برکت

امام زمان عصاره هستی

دعای دلنشین «اللهم ارزقنا توفیق الطاعة»

نماز امام زمان علیه السلام، تجلی توحید

مصیبت جلد شهیدم

منتظران واقعی

دعای عهد

مداومت بر دعای عهد

دوربین

امر به معروف و نهی از منکر

اصحاب کهف

شب نزول قرآن صامت دعا برای قرآن ناطق
آشنایی با نقش حضرت مهدی در جهان هستی
زیارت آل یاسین
یا صاحب الزمان!
یا بن الحسن گفتن را فرموش نکنید؟!
سلام مرا به امام زمان برسانید؟!

مهم ترین خواسته شیخ

فصل چهارم : اشعاری درباره حضرت مهدی (عج)

بیاد حضرت مهدی عجل الله فرجه

خورشید پنهان

این جمعه هم گذشت

دست عطوفت

مهر مهدی عجل الله فرجه

بازار محبت

گلزار زندگی

یادگار

تویی بهانه شعرم ...

تو می رسی

لحظه ها

کاش باز آیی

سرو سرافراز

چشم های خیس

چشم انتظاری

خورشید ولایت

پناه شیعیان

پشت و پناه اهل عالم

قلب عالم

نگاه تو

کجایی

طالع بیدار

ای نور

منابع

پیشگفتار

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
السلام علیک یا حجّة الله فی ارضه
السلام علیک یا عین الله فی خلقه
السلام علیک یا سفینه النجاة
یا صاحب الزمان (عج)!

حجّت خدا در زمین تویی، چشم خداوند در میان
خلق تویی. کشتی نجات تو هستی.
ای فرزند زهرا علیها السلام ما را به نوکری خویش پذیر
و اطاعت از خود و اجداد گرامی ات را روزی ما
گدایان در گاهت بفرما.

یا صاحب الزمان (عج) من که لیاقت انتظار و دیدار
تو را در خود سراغ ندارم. از پروردگار بخشنده و
مهربان در خواست فرما که این بنده‌ی حقیر را هم از
منتظران حقیقی و دل سوز تو قرار دهد.

این سطور بهانه‌ای است برای عرض ارادت به
پیشگاه شما ای منجی بشریت!

و اما این کتاب که با عنوان جرعه‌ای از الطاف
حضرت صاحب الزمان (عج) از نظر خوانندگان و
منتظران امام زمان (عج) خواهد گذشت فقط جرعه‌ای
از اقیانوس بی‌کران الطاف آن حضرت است. در این
کتاب داستان‌هایی از توسّلات و تشرّفات انسان‌های
صالح و پاکی است که به گونه‌ای مورد لطف و
عنایت مولا حضرت مهدی علیه السلام قرار گرفته‌اند و به
نوشته عبد صالح خدا و شیفته امام زمان (عج) حجت

الاسلام والمسلمین حاج شیخ احمد قاضی زاهدی
دامت برکاته در مقدمه‌ی کتاب شیفتگان حضرت
مهدی (عج) داستان‌های تشرّفات و توسّلات علاوه بر
این که ایمان دوست‌داران و دل‌باختگان به اهل بیت:
را محکم‌تر و دل‌ها را مطمئن‌تر می‌کند، امید است
که دل‌های خفته و مرده‌ی افرادی را هم که خدا را
فراموش کرده و قدرت مافوق عالم طبیعت را
منکرند و شناختی از امام ندارند، نیز بیدار و زنده
کند و آن‌ها نیز از این راه به حقیقت پی برده و در
مهالک و گرفتاری‌های دنیوی و اخروی به حضرتش
متوسل شده و خود را از خطرات نجات بخشند.

بخشی از این کتاب (جرعه‌ای از الطاف حضرت
صاحب الزمان (عج)) بر گرفته از نشریه گل نرگس است
که توسط این حقیر به لطف خدا و عنایت آقا امام

زمان (عج) یک دهه هر هفته با بهره گیری از کتب و منابع گوناگون و معتبر، گردآوری، نگارش و به چاپ می رسید و در میعادگاه منتظران مقام حضرت صاحب الزمان (عج) میان علاقه مندان و دوست داران حضرت حجت علیه السلام توزیع می شد.

امید است این تلاش ناچیز مورد توجه و سبب بهره گیری دوست داران و منتظران قائم آل محمد (عج) قرار بگیرد. ان شاء الله.

امیدوارم خوانندگان عزیز، نویسنده را از دعای خیر فراموش نفرمایند و مطالب این کتاب را با ذکر مأخذ بیان کنند. امید است که نشر این کتاب سبب خشنودی قلب نازنین آقا امام زمان علیه السلام بشود.

پروردگار را بی نهایت سپاس گزارم که مرا در انجام این خدمت ناچیز موفق ساخت و از درگاهش

عاجزانه می خواهم که آن را به لطف و کرم خویش
قبول فرماید.

سجاد (رسول) خانی زاده

جمعه ۲۷ تیر ۱۳۹۹ / ۲۵ ذی القعدة ۱۴۴۱

فصل اول

عنايات حضرت مهدى

عجل الله تعالى فرجه الشريف

۱. شفا یافتن مریض با توسل به امام

زمان (عج)

آیت الله مرتضی حائری یزدی رحمته الله، فرزند مؤسس حوزه علمیّه قم، در کتاب سرّ دلبران، ضمن توثیق آقای محمّد متقی همدانی، متن نوشته ایشان را درباره معجزه‌ای در شفا یافتن همسرش با توسّل به امام عصر ارواحناه فداه چنین نقل کرده است:

روز دوشنبه هجدهم ماه صفر از سال هزار و سیصد و نود و هفت قمری، مشکل مهمّی پیش آمد که سخت، مرا و صدها نفر دیگر را نگران نمود؛ یعنی همسر این جانب (محمّد متقی همدانی) در اثر غم و اندوه و گریه و زاریِ دو ساله از داغ دو جوان خود (که در یک لحظه، در کوه‌های شمیران جان

سپردند)، در این روز، مبتلا به سکتۀ ناقص شدند.
البته طبق دستور دکترها به معالجه و مداوا مشغول
شدیم؛ ولی نتیجه‌ای به دست نیامد. تا شب جمعه ۲۲
ماه صفر یعنی چهار روز بعد از حادثۀ سکتۀ شب
جمعه، تقریباً ساعت یازده رفتم در غرفۀ خود
استراحت کنم. پس از تلاوت چند آیه از کلام الله و
خواندن دعایی... شب جمعه از خداوند تعالی
خواستیم که امام زمان حجۀ بن الحسن صلوات الله
علیه و علی آبائه المعصومین را مأذون فرماید که به
داد ما برسد، و جهت این که به آن بزرگوار متوسّل
شدم و از خداوند تبارک و تعالی مستقیماً حاجت
خود را نخواستم، این بود که تقریباً از یک ماه قبل از
این حادثه، دختر کوچکم فاطمه از من خواهش
می کرد که من قصّه‌ها و داستان‌های کسانی را که

مورد عنایت حضرت بقیة اللّٰه ارواحنا و ارواح العالمین له الفداء قرار گرفته و مشمول عواطف و احسان آن مولا شده‌اند، برای او بخوانم.

من هم خواهش این دخترک ده ساله را پذیرفتم و کتاب نجم الثاقب حاجی نوری را برای او خواندم. در ضمن، من هم به این فکر افتادم که مانند صدها نفر دیگر چرا متوسّل به حجّت منتظر امام ثانی عشر علیه سلام اللّٰه الملک الاکبر نشوم.

لذا همان‌طور که در بالا تذکّر دادم، در حدود ساعت یازده شب متوسّل شدم به آن بزرگوار و با دلی پُر از اندوه و چشمی گریان به خواب رفتم. ساعت چهار بعد از نیمه شب جمعه، طبق معمول بیدار شدم.

ناگاه احساس کردم از اتاق پایین که مریضِ

سکته کرده در آن جا بود، صدای همهمه می آید. سر و صدا قدری بیشتر شد و ساکت شدند و ساعت پنج و نیم که آن روزها اول اذان صبح بود، به قصد وضو آمدم پایین. ناگهان دیدم صبیّه بزرگم که معمولاً در این وقت در خواب بود، بیدار و غرق در نشاط و سرور است. تا چشمش به من افتاد، گفت: آقا! مژده بدهم به شما؟ گفتم: چه خبر است؟ من گمان کردم خواهرم یا برادرم از همدان آمده‌اند. گفت: بشارت، مادرم را شفا دادند! گفتم: کی شفا داد؟ گفت: مادرم چهار ساعت بعد از نیمه شب با صدای بلند و شتاب و اضطراب، ما را بیدار کرد. چون برای مراقبت مریض، دخترش و برادرش حاج مهدی و خواهرزاده‌اش مهندس غفّاری (که این دو نفر اخیراً از تهران آمده بودند تا مریضه را به تهران ببرند برای

معالجه)، این سه نفر در اتاق مریضه بودند، که ناگهان داد و فریاد مریضه که می گفت: «برخیزید آقا را بدرقه کنید! برخیزید آقا را بدرقه کنید!»، بلند می شود. می بیند که تا اینها از خواب برخیزند آقا رفته، خودش که چهار روز بود نمی توانست حرکت کند، از جا می پرد و دنبال آقا تا دم در حیاط می رود. دخترش که مراقب حال مادر بود، بر اثر سر و صدای مادر که: «آقا را بدرقه کنید!» بیدار شده بود، دنبال مادر تا دم در حیاط می رود تا ببیند که مادرش کجا می رود؟ دم درب حیاط، مریضه به خود می آید؛ ولی نمی تواند باور کند که خودش تا این جا آمده. از دخترش زهرا می پرسد که: زهرا! من خواب می بینم یا بیدارم؟

دخترش پاسخ می دهد که: مادر جان! تو را شفا

دادند، آقا کجا بود که می گفתי آقا را بدرقه کنید؟
ما کسی را ندیدیم!

مادر می گوید: آقای بزرگواری که در زیّ اهل
علم، سیّد عالی قدری که خیلی جوان نبود، پیر هم
نبود، به بالین من آمد. فرمود: «برخیز! خدا تو را شفا
داد».

گفتم: نمی توانم برخیزم.

بالحنی تندتر فرمود: «شفا یافتید، برخیز».

من از مهابت (ترس) آن بزرگوار برخاستم.

فرمود: ... و چون خواست از اتاق بیرون رود، من

شما را صدا زدم که او را بدرقه کنید؛ ولی دیدم شما

دیر جنبیدید، خودم از جا برخاستم و دنبال آقا رفتم.

بحمدالله تعالی پس از این توجّه و عنایت، حال

مریضه، فوراً بهبود یافت. چشم راستش که در اثر

سکته، غبار آورده بود، برطرف شد. پس از چهار روز، که میل به غذا نکرد، در همان لحظه گفت: گرسنه‌ام؛ برای من غذا بیاورید. یک لیوان شیر که در منزل بود، به او دادند. با کمال میل تناول نمود. رنگ رویش به جا آمد و در اثر فرمان قائم علیه السلام که: «گریه مکن»، غم و اندوه از دلش برطرف شد.

ضمناً خانم مذکوره، از پنج سال قبل رماتیسم داشت. از لطف حجّت علیه السلام شفا یافت، با آن که اطّبا نتوانسته بودند معالجه کنند. ناگفته نماند که در ایّام فاطمیّه، در منزل، مجلسی به عنوان شکرانه این نعمت عظمیٰ منعقد کردیم.

جناب آقای دکتر دانشور (که یکی از دکترهای معالج این بانو بود)، شفا یافتن او را برایش شرح دادم. دکتر اظهار فرمود: آن مرض سکته که من

دیدم، از راه عادّی قابل معالجه نبود، مگر آن که از طریق خرق عادات و اعجاز شفا یابد.

الحمد لله ربّ العالمین و صلّی الله علی محمّد و آله المعصومین لاسیما امام العصر و ناموس الدهر، قطب دایرهٔ امکان، سرور و سالار انس و جان، صاحب زمین و زمان، مالک رقاب جهانیان، حجّهٔ بن الحسن العسکری صلوات الله و سلامه علیه و علی آبائه المعصومین إلى قیام یوم الدین^(۱).

(۱) سرّ دلبران، ص ۱۷۴؛ داستانهای شگفت، ص ۲۸۱؛ اصالت مهدویت، ص ۷۰؛ دانشنامه امام مهدی (عج) بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ، ج ۵، ص ۱۷۵.

۲. شفا یافتن شیخ حر عاملی رحمۃ اللہ علیہ

فقیه و محدث جلیل القدر، شیخ حرّ عاملی رحمۃ اللہ علیہ می گوید: من خودم معجزاتی در خواب از آن جناب به صورت مکرّر دیده‌ام، از جمله این که: در دوران کودکی، حدود ده سالگی، گرفتار مرض بسیار سختی شدم، به طوری که بستگانم از سالم شدنم مأیوس شده، یکسره از من دست شسته، شروع به گریه و زاری نموده و مہیای عزا شدند و یقین داشتند که من همان شب خواهم مُرد.

من در همان موقع، در بین خواب و بیداری به زیارت پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم و دوازده امام علیہم السلام مشرف شدم و به آنان سلام دادم و با یک یک آنها مصافحه کردم. به خوبی در نظر دارم که بین من و امام صادق علیہ السلام کلامی رد و بدل شد که اکنون آن را به خاطر ندارم،

جز این که می دانم ایشان در حقّ من دعا فرمود.
هنگامی که به صاحب الزمان رسیدم، بر ایشان سلام
کرده و پس از مصافحه، شروع به گریه نمودم و
گفتم: ای مولای من! می ترسم قبل از این که بهره
خود را از علم و عمل بگیرم، در این مرض بمیرم.
صاحب الزمان علیه السلام فرمود: «ترس به خود راه مده
که در این مرض نخواهی مُرد و خدا تو را از این
مرض، نجات می دهد و عمر طولانی خواهی کرد».
سپس قدحی که در دست داشتند، به من مرحمت
نمودند، از آن نوشیدم و در همان حال خوب شدم و
مرضم به کلی بهبود یافت. برخاستم و نشستم.
بستگانم از این حال در شگفت شدند؛ ولی من تا
چند روز جریانی را که دیده بودم، برای آنها نقل

نکردم^(۱).

۳. خداوند به معجزه حضرت حجّت عالمی السلام

او را شفا داد

آیت الله سید محمد تقی موسوی اصفهانی رحمته الله در

کتاب خود آورده است:

در جنه المأوی تألیف عالم جلیل حاج میرزا

حسین نوری که خداوند بر نورش بیفزاید چنین

آمده:

در ماه جمادی الاولی سال هزار و دویست و نود

(۱) دانشنامه امام مهدی (عج) بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ، ج ۵،

ص ۲۱۶؛ برکات حضرت ولی عصر (عج)، ص ۳۶۱؛ نجم

الثاقب، حکایت شصت و یکم، ص ۵۸۵ و ۵۸۶؛ عنایت

حضرت مهدی موعود (عج) به علما و مراجع تقلید، ص ۷۹.

و نه، مردی به نام «آقا محمد مهدی» به کاظمین آمد.
وی از ساکنین بندر ملومین (یکی از بنادر ماچین و
ممالک برمه که هم اکنون در تصرف و استعمار
انگلیس است) بود، که از کلکته پایتخت هند تا آنجا
از راه دریا با کشتی های دودی شش روز راه است،
پدرش اهل شیراز است ولی او در بندر یاد شده
متولد و پرورش یافته است، سه سال پیش از تاریخ
مزبور به بیماری سختی مبتلا شده بود که پس از
بهبودی لال و کر مانده بود، برای شفا یافتن به
زیارت امامان عراق علیهم السلام توسل جست و به کاظمین
نزد فامیل هایش که از تجّار معروف بودند آمد و
بیست روز آنجا منزل کرد تا این که آب رود بالا
آمد یک کشتی دودی عازم سامراء شد، بستگانش او
را به کنار کشتی آوردند و به مسافرانی که اهل بغداد

و کربلا بودند، سپردند و خواهش کردند که از او مراقبت و مواظبت نماید و کارهای او را انجام دهند، و نیز به بعضی از مجاورین سامراء نوشتند که در امور او توجّه کنند.

هنگامی که به آن سرزمین پاک و مقدّس وارد شد، بعد از ظهر جمعه دهم جمادی الثانیه همان سال به سرداب منور وارد شد در حالی که جمعی از مقدّسین و افراد مورد اطمینان در آن بودند، با تضرّع و توسّل به جایگاه مخصوص نزدیک شد، شرح حال خود را بر روی دیوار می نوشت و از مردم درخواست دعا می کرد، خودش هم مدّتی طولانی دعا و توسّل داشت.

هنوز دعایش تمام نشده بود که خداوند به معجزه حضرت حجّت علیّه السلام او را شفا داد و با زبان فصیح از

آن جایگاه مقدّس بیرون آمد.

روز شنبه او را به محضر درس حضرت سیّد
الفقهاء و شیخ العلماء، رئیس الشیعه و تاج الشریعه
آقای میرزا محمد حسن شیرازی آوردند و در
خدمت معظم له سوره حمد را از باب تبرک خواند.
آن روز همه جا غرق در شادی و سرور شد و
شب‌های یکشنبه و دوشنبه، علما و فضلا در صحن
مطهر عسکرین علیهم‌السلام جشن گرفتند و چراغانی
کردند^(۱).

(۱) نجم الثاقب، ص ۶۲۰؛ مکیال المکارم، ج ۱، ص ۱۹۲ و

۴. توسّل حاج ملا باقر بهبهانی و

شفای فرزندش

مرحوم حاج ملا باقر بهبهانی در کتاب «الدّمعة

السّاكِبَة» نوشته است:

فرزندم علی محمّد که تنها پسر من بود، مریض شد و روز به روز مرضش شدّت پیدا می کرد و بر حزن و اندوه من می افزود، تا این که دیگران از او ناامید شدند و یقین به مردنش نمودند؛ لذا علماء و سادات در دعاهایشان برای او طلب شفا می کردند. شب یازدهم مرضش حال او سخت شد و مرضش سنگین و اضطراب و التهابش شدید گردید. راه چاره‌ای نداشتیم، به همین جهت ملتجی و متوسّل به حضرت قائم علیه السلام شدم و با ناراحتی و اضطراب از نزد پسر من خارج شدم و بر بام خانه بالا رفتم. بی قرارانه به

حضرتش متوسّل گشته و با ذلّت و مسکنت عرض می کردم: «یا صاحب الزّمان ادر کنی، یا صاحب الزّمان اغثنی» و خود را به خاک عجز و مذلّت مالیدم. بعد هم از بام پایین آمدم و نزد پسر مرفتم و پیش رویش نشستم؛ با کمال تعجّب دیدم نفسش آرام، حواسش به جا و عرق او را گرفته است. خدا را بر این نعمت بزرگ شکر گزاری کردم^(۱).

۵. شفای عطوۀ علوی

علی بن عیسی اربلی می گوید:
سید باقی، فرزند عطوۀ علوه حسینی، برایم

(۱) نجم الثاقب، ص ۶۵۳؛ برکات حضرت ولیّ عصر (عج)،

حکایت کرد که پدرش، عطوه، باد فتق داشت و زیدی مذهب بود.

او تمایل پسرانش به مذهب امامیه را نمی‌پسندید و می‌گفت:

شما را تصدیق نمی‌کنم و عقیده شما را نمی‌پذیرم، تا آن‌که صاحب‌تان (یعنی مهدی) بیاید و مرا از این بیماری شفا دهد! و این را مکرر می‌گفت. زمانی، وقت نماز عشا گرد هم بودیم که پدرمان فریاد کشید و از ما کمک خواست و ما به شتاب رفتیم. گفت: در پی صاحب‌تان (مهدی علیه السلام) بروید که هم اکنون از نزد من بیرون رفت.

ما بیرون رفتیم؛ اما کسی را ندیدیم و باز گشتیم و ماجرا را جویا شدیم.

گفت: شخصی بر من وارد شد و فرمود: «ای

عطوه!».

گفتم: تو کیستی؟

فرمود: «من صاحب (امام) پسرانت هستم و آمده‌ام تا تو را از این بیماری شفا دهم». سپس دستش را دراز کرد و جای فتم را فشرد و من دست کشیدم؛ اما اثری نبود.

فرزند او گفت: او مانند آهو و بدون هیچ درد و بیماری (می‌دوید) و این داستان، مشهور شده بود و من این داستان را از کسی دیگر غیر از پسر او پرسیدم و او خبر داد و تأیید کرد^(۱).

(۱) مهدی موعود علیه السلام، ج ۱، ص ۶۲۳؛ نجم الثاقب، ص ۴۲۹؛

منتهی الآمال، ج ۲، ص ۵۴۴؛ دانشنامه امام مهدی علیه السلام بر

پایه قرآن، حدیث و تاریخ، ج ۵، ص ۱۲۱.

۶. سفارش حضرت به سید رشتی

دربارهٔ نافله، عاشورا، جامعه

محدث نوری می گوید که جناب مستطاب تقی صالح سید احمد بن سید هاشم بن سید حسن رشتی موسوی، ساکن رشت - آیده الله - در هفده سال قبل تقریباً به نجف اشرف مشرف شد و با عالم ربّانی و فاضل صمدانی، شیخ علی رشتی - طاب ثراه - به منزل حقیر آمدند و چون برخاستند، شیخ از صلاح و سداد سید مرقوم اشاره کرد و فرمود که قضیهٔ عجیبی دارد و در آن وقت، مجال بیان نبود. پس از چند روزی که ملاقات شد، فرمود که: سید رفت و قضیه را با جمله‌ای از حالات سید نقل کرد.

از نشنیدن آنها از خود او بسیار تأسف خوردم.

اگر چه مقام شیخ رحمته الله اجلّ از آن بود که اندکی

خلاف در نقل ایشان برود و از آن سال تا چند ماه قبل، این مطلب در خاطر بود تا در ماه جمادی الآخر این سال از نجف اشرف برگشته بودم. در کاظمین، سید صالح یاد شده را ملاقات کردم که از سامره مراجعت کرده و عازم عجم بود. پس شرح حال او را چنان که شنیده بودم، پرسیدم و از آن جمله، قضیه معهوده همه را مطابق آن نقل کرد و آن قضیه چنان است که گفت:

در سنه هزار و دویست و هشتاد، به اراده حج بیت الله الحرام، از دارالمرز رشت آمدم به تبریز و در خانه حاجی صفر علی، تاجر تبریزی معروف، منزل کردم.

چون قافله نبود، متحیر ماندم تا آن که حاجی جبار جلودار سدهی اصفهانی، بار برداشت به جهت

طربوزن^(۱).

تنها از او مالی کرایه کردم و رفتم.

چون به منزل اوّل رسیدم، سه نفر دیگر به تحریض حاجی صفر علی به من ملحق شدند: یکی حاجی ملّا باقر تبریزی حجه فروش معروف علما و حاجی سیّد حسین تاجر تبریزی و حاجی علی نامی که خدمت می کرد.

پس به اتفاق، روانه شدیم تا رسیدیم به ارزنة الروم^(۲) و از آن جا عازم طرزبون بودیم و در یکی از منازل ما بین این دو شهر، حاجی جبار جلو دار به نزد ما آمد و گفت:

(۱) طرابوزن: ولایتی از ولایات ترکیه.

(۲) ارزن الروم: شهری در سرزمین ارمنستان. (معجم البلدان،

این منزل که در پیش داریم، مخوف است؛
قدری زود بار کنید که به همراه قافله باشید.
چون در سایر منازل، غالباً از عقب قافله به فاصله
می‌رفتیم.

پس ما تخمیناً دو ساعت و نیم یا سه به صبح
مانده به اتفاق حرکت کردیم. به قدر نیم یا سه ربع
فرسخ از منزل خود دور شده بودیم که هوا تاریک
شد و برف، باریدن گرفت، به نحوی که رفقا هر
کدام سر خود را پوشانیدند و تند راندند.
من نیز آنچه کردم که با آنها بروم، ممکن نشد
تا این که آنها رفتند. من تنها ماندم.

پس، از اسب پیاده شدم و در کنار راه نشستم و
به غایت، مضطرب بودم؛ چون قریب ششصد تومان
برای مخارج راه همراه داشتم. بعد از تأمل و تفکر،

بنا را بر این گذاشتم که در همین موضع بمانم تا فجر
طالع شود، به آن منزل که از آن جا بیرون آمدیم،
مراجعت کنم و از آن جا چند نفر مستحفظ به همراه
برداشته، به قافله ملحق شوم.

در آن حال، در مقابل خود باغی دیدم و در آن
باغ، باغبانی که در دست، بیلی داشت که بر درختان
می زد که برف از آنها بریزد.

پس پیش آمد. به مقدار فاصله کمی ایستاد و
فرمود: «تو کیستی؟»

گفتم: رفقا رفتند و من ماندم. راه را نمی دانم؛ گم
کرده ام.

به زبان فارسی فرمود: «نافله بخوان تا راه را پیدا
کنی.»

من مشغول نافله شدم. بعد از فراغ تهجد، باز آمد

و فرمود: «نرفتی؟»

گفتم: واللّٰهُ، راه را نمی دانم!

فرمود: «جامعه بخوان».

من جامعه را حفظ نداشتم و تا کنون حفظ ندارم،
با آن که مکرّر به زیارت عتبات مشرف شدم. پس از
جای برخاستم و جامعه را کامل از حفظ خواندم.

باز نمایان شد. فرمود: «نرفتی؟ هستی؟»

بی اختیار گریه ام گرفت. گفتم: هستم، راه را
نمی دانم.

فرمود: «عاشورا بخوان».

عاشورا را نیز حفظ نداشتم و تا کنون ندارم. پس
برخاستم و مشغول زیارت عاشورا شدم از حفظ، تا
آن که تمام لعن و سلام و دعای علقمه را خواندم.
دیدم باز آمد و فرمود: «نرفتی؟ هستی؟».

گفتم: نه هستم تا صبح.

فرمود: «من حال، تو را به قافله می‌رسانم».

پس رفت و بر الاغی سوار شد و بیل خود را به دوش گرفت و آمد. فرمود: «به ردیف من بر الاغ من سوار شو».

سوار شدم. پس عنان اسب خود را کشیدم. تمکین نکرد و حرکت ننمود. فرمود:

«دهنهٔ اسب را به من ده». دادم. پس بیل را به دوش چپ گذاشت و عنان اسب را به دست راست گرفت و به راه افتاد.

اسب در نهایت تمکین، متابعت کرد.

پس دست خود را بر زانوی من گذاشت و فرمود: «**شما چرا نافله نمی‌خوانید؟ نافله، نافله،**

نافله!» سه مرتبه فرمود و باز فرمود: «**شما چرا**

عاشورا نمی خوانید؟ عاشورا، عاشورا،
عاشورا! «سه مرتبه و بعد فرمود: «شما چرا جامعه
نمی خوانید؟ جامعه، جامعه، جامعه!» و در وقت
طیّ مسافت، به نحو استداره سیر می نمود. یک دفعه
برگشت و فرمود: «آن است رفقای شما که در لب
نهر آبی فرود آمده اند. مشغول وضو به جهت نماز
صبح بودند».

پس من از ألاغ پایین آمدم که سوار اسب خود
شوم و نتوانستم، پس آن جناب، پیاده شد و بیل را در
برف فرو کرد و مرا سوار کرد و سر اسب را به
سمت رفقا برگردانید.

من در آن حال، به فکر فرو رفتم که این شخص
چه کسی بود که به زبان فارسی حرف می زد و حال،
آن که زبانی جز ترکی، و مذهبی غالباً جز عیسوی،

در آن حدود نبود؟! و چگونه به این سرعت، مرا به
رفقای خود رسانید؟! پس در عقب خود نظر کردم،
احدی را ندیدم و از او آثاری پیدا نکردم. پس به
رفقای خود ملحق شدم^(۱).

۷. همچون باران بهاری پر برکت بود

آیت الله سید محمد تقی موسوی اصفهانی رحمته الله در
کتاب خود آورده است.

شبی در خواب دیدم در حالی که یکی از
پیغمبران بنی اسرائیل با آن حضرت بود به خانه‌ای
که در آن ساکن هستم وارد شد، و در آن اتاق من

(۱) مفاتیح الجنان؛ نجم الثاقب، ص ۶۰۱؛ دانشنامه امام

مهدی علیه السلام بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ، ج ۵، ص ۱۴۶ تا

۱۴۹؛ برکات حضرت ولی عصر علیه السلام، ص ۳۳۹.

که به سمت قبله است تشریف آورد، و به من امر فرمود که مصائب مولای شهیدمان حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام را بخوانم، امر مطاعش را امثال کردم و آن جناب روبروی من به حال استماع نشست، و چون ذکر مصیبت را به پایان بردم به زیارت حضرت سیدالشهداء علیه السلام پرداختم به سوی کربلا، سپس زیارت حضرت ابوالحسن امام رضا علیه السلام را خواندم به سمت طوس، آن گاه رو به سوی حضرتش زیارت مولایم حضرت حجّت (عج) را خواندم و چون تمام اینها را به پایان بردم و آن حضرت خواست تشریف ببرد آن پیغمبری که با آن جناب بود از سوی آن بزرگوار وجهی به من داد که مبلغ آن را نمی دانم و از نظرم غایب شدند.

فردای آن شب که از روز بهتر بود و از خورشید

درخشنده‌تر، یکی از علمای بزرگوار را ملاقات کردم، او به من مبلغ خوبی داد که همچون باران بهاری پر برکت بود. پس گفتم: این است تأویل خوابی که پیش‌تر دیدم. خداوند آن را تحقق بخشید و صحت خوابم را آشکار نمود تا شوقم فزون‌تر گردد.^(۱)

۸. شفا یافتن اسماعیل هرقلی

در اطراف شهر حله، شخصی به نام اسماعیل هرقلی بود. پسر او شمس الدین نقل کرد:
پدرم فرمود:

در زمان جوانی در رانِ پای چیم دملی که آن را

(۱) مکیال المکارم در فوائد دعا برای حضرت قائم علیه السلام، ج ۱،

«توئه» می گویند، به اندازه یک کف دست، ظاهر شد. هر سال در فصل بهار می ترکید و از آن خون و چرک خارج می شد و مرا از هر کاری بازمی داشت. به حله آمدم و به خدمت عالم عظیم الشان جناب رضی الدین علی، سید ابن طاووس رسیدم و از این ناراحتی شکایت نمودم. سید جراحان شهر را حاضر نمود. ایشان مرا معاینه کردند و همگی گفتند: «این دمل روی رگ حسّاسی است و علاجی جز بریدن ندارد. اگر آن را قطع کنیم ممکن است رگ بریده شود و در این صورت اسماعیل زنده نخواهد ماند؛ لذا با وجود این خطرِ عظیم دست به چنین کاری نمی زنیم».

سید ابن طاووس فرمود: من به بغداد می روم. در حله بمان تا تو را همراه خود ببرم و به اطباء و

جرّاحان آنجا نشان دهم، شاید ایشان علاجی بنمایند.
با هم به بغداد رفتیم. سید اطباء را خواست و آنها
هم همان تشخیص را دادند و از معالجه من ناامید
شدند.

در اینجا سید ابن طاووس به من فرمود:
دین، اجازه نماز خواندن با همین لباس خون آلود را به
تو داده است و بیشتر مواظبت کن و مبادا به خودت
ضرر بزنی، که خدا و پیامبرش تو را از این کار، نهی
کرده اند».

بعد از آن عرض کردم: «حال که تا بغداد آمده‌ام،
بہتر است به زیارت عسکریین علیہم السلام در سامرا مشرف
شوم و از آنجا به حلّه برگردم».

سید ابن طاووس این نظر مرا پسندید. من هم
لباسها و پولی که همراه داشتم، به او سپردم و روانه

شدم.

وقتی به سامرا رسیدم، داخل حرم عسکریین علیهم السلام شدم و زیارت کردم و بعد به سرداب مقدس مشرف گردیدم. در آنجا به خداوند عالم استغاثه نمودم و حضرت صاحب الأمر علیه السلام را شفیع خود قرار دادم و مقداری از شب را همان جا ماندم. تا روز پنج شنبه سامرا بودم.

آن روز به کنار «رودخانه دجله» رفتم و غسل کردم و لباس پاکیزه‌ای برای زیارت پوشیدم و آفتابه‌ای که همراهم بود پر از آب کردم و برگشتم. نزدیک درِ حصار شهر سامرا که رسیدم ناگاه چهار نفر سواره مشاهده کردم که از حصار بیرون آمدند. گمان کردم از اشراف عرب و بزرگانی هستند که گله دارند و گوسفندانشان در آن حوالی

است.

وقتی نزدیک آنها رسیدم، دیدم دو نفرشان جوان و یکی پیرمرد و نقاب گذاشته و چهارمی بسیار با هیبت است و فَرَجِيه^(۱) به تن دارد و شمشیری حمایل کرده است. آن سوارها نیز شمشیر به همراه داشتند.

پیرمرد نقابدار، نیزه‌ای در دست داشت. او سمت راست راه ایستاد و آن دو جوان سمت چپ ایستادند. صاحب فَرَجِيه وسط راه توقّف کرد. سوارها سلام کردند و من جواب سلامشان را دادم. مرد فَرَجِيه پوش به من فرمود:

«فردا به نزد اهل و عیال خود خواهی رفت؟»

عرض کردم: بلی.

(۱) فَرَجِيه: لباس مخصوصی که در آن زمان‌ها روی لباسها

می‌پوشیدند. (برکات حضرت ولی عصر علیه السلام، ص ۳۲).

فرمود: «بیا جلو تا آن چیزی که تو را به درد و آلم
وامی دارد، بینم».

من از این که به بدنم دست بزند کراحت داشتم؛
زیرا تازه از آب بیرون آمده بودم و پیراهنم هنوز تر
بود. با این احوال اطاعت کردم و نزد او رفتم.

وقتی به نزدیکش رسیدم خم شد و یک دست
خود را روی شانهام گذاشت و با دست دیگرش
زخم را فشار داد، به طوری که دردم آمد و بعد روی
اسب نشست.

آن پیرمرد گفت: «رستگار شدی ای اسماعیل».
گفتم: ما و شما ان شاء الله همه رستگاریم. و از
این که پیرمرد اسم مرا می‌داند تعجب کردم.

پیرمرد گفت: «این بزرگوار امام عصرِ تو است».
من پیش رفتم و پاهای مبارکشان را بوسیدم.